پیشخوان

نقدهایی بر دایره‌المعارف بزرگ اسلامی در مدخل «خمینی، روح الله»

خلل‌های متن معیار در تدوین زندگینامه امامِ انقلاب

■ محمدرضا کائینی

در بیست‌ودومین مجلد از دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، طی صفحاتی به مدخل «خمینی، روح الله» پرداخته شده است. این مدخل طی اثری که از سوی بنیاد تاریخ‌پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی نشر یافته، به گونه‌ای مبسوط و همه جانبه مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است. «نقدی بر مدخل خمینی روح الله، در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی» را سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللهی چیرانی به نگارش درآورده‌اند. مقدمی شهیدانی در بخش نخست دیباچه خویش بر این پژوهش، در باب ضرورت ارائه این اثر انتقادی آورده است: «دایره‌المعارف بزرگ اسلامی یکی از نخستین و گسترده‌ترین تلاش‌ها جهت دانشنامه‌نویسی در ایرانِ پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که با مدیریت و نظارت سید کاظم موسوی بجنوردی و با همراهی جمعی از نویسندگان ایرانی به نگارش درآمده است. این دایره‌المعارف از اوایل دهه شصت، شروع به کار کرده و تاکنون ۲۲ جلد از آن منتشر شده است. در آخرین مجلد منتشر شده از این دانشنامه، مدخلی به بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی(ره) اختصاص داده شده است. مدخل خمینی، از صفحه ۶۶۴ تا ۷۶۳ از جلد ۲۲ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی را شامل می‌شود که نویسندگان آن آقایان فرامرز حاج‌منوچهری، احمد پاکتچی و حمید انصاری هستند. نظر به اهمیت علمی ویژه متون دانشنامه‌ای و تأثیرات فراگیر و بلندمدت آن بر محافل علمی داخلی و خارجی، بازخوانی نقادانه و علمی این مقاله ضروری می‌نماید. این مسئله وقتی اهمیت ویژه می‌یابد که مدخل مورد اشاره، از این پس به عنوان متن معیار در معرفی امام‌خمینی(ره) تلقی خواهد شد و بی‌شک منشأ قضاوت پیرامون پیشینه

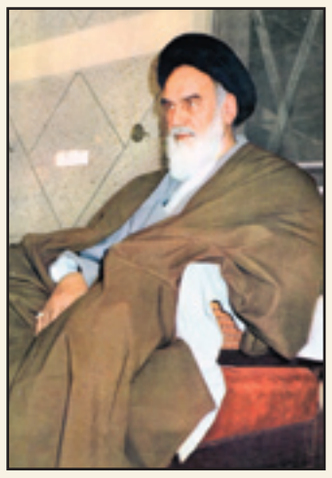

دهه ۶۰. جماران

خانوادگی، مبارزاتی، علمی و شخصیتی حضرت امام خواهد بود. ضمن تقدیر از تلاش‌های نگارندگان مدخل مربوط به امام خمینی در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، لازم به یادآوری است که هدف از این نقد و نظر این است که با مراجعه به منابع متقن و با تکیه بر مستندات آرشیوهای معتبر، به نقض و ابرام برخی از داده‌های موجود در مدخل حاضر پرداخته شود. امید است این نقد و نظر سازنده و علمی، به هم‌افزایی و رفع نقایص موجود کمک کند...»

این مقدمه در ادامه خویش به کیفیت تنظیم اثر مورد معرفی و روشی که از آن استفاده شده، پرداخته است: «در نگارش این نوشتار، با استناد به مطالب مندرج در مدخل مورد نقد، ارجاعات مربوط به آن به صورت درون متنی آورده می‌شود و مستندات مرتبط با مطالب مورد نقد، به صورت پاورقی ذکر می‌گردد. این نقد دارای دو بخش کلی است که بخش اول، اشکالات محتوایی را شامل می‌شود و بخش دوم، به اشکالات ساختاری و ویرایشی می‌پردازد. سیر تاریخی و ترتیب منطقی مدخل، مبنای نظم سرفصل‌ها در نوشتار حاضر است. عمده موارد نقد، مربوط به اشکالات محتوایی و ناظر به رویکرد و روایت تاریخی- تحلیلی مدخل است و از این حیث، بخش مربوط به اندیشه‌های فقهی و سیاسیِ امام- جز در موارد معدود، آن هم با رویکرد صرفاً نقضی- مورد مطالعه انتقادی در این اثر قرار نگرفته است. در کنار نقد محتوا با رویکرد تاریخی- تحلیلی، از ایرادات ساختاری نیز غفلت نشده و در پایانِ این اثر، بخش مختصری نیز به اشکالات ساختاری- ویرایشی اختصاص داده شده است. در پایان، از توجه ویژه حجت‌الاسلام والمسلمین استاد سیدحمید روحانی کمال تشکر و تقدیر را داریم که با وجود مشغله علمی فراوان، فرصتی را به بازبینی این وجیزه و تذکر مکتوب نکات اصلاحی، اختصاص فرمودند. همچنین از برادران فرهیخته آقایان: سعید احمدی‌فرد و محمد خاکپور نیز که در سامان یافتن این نقد، زحماتی را متحمل شده‌اند، کمال تشکر را داریم...»

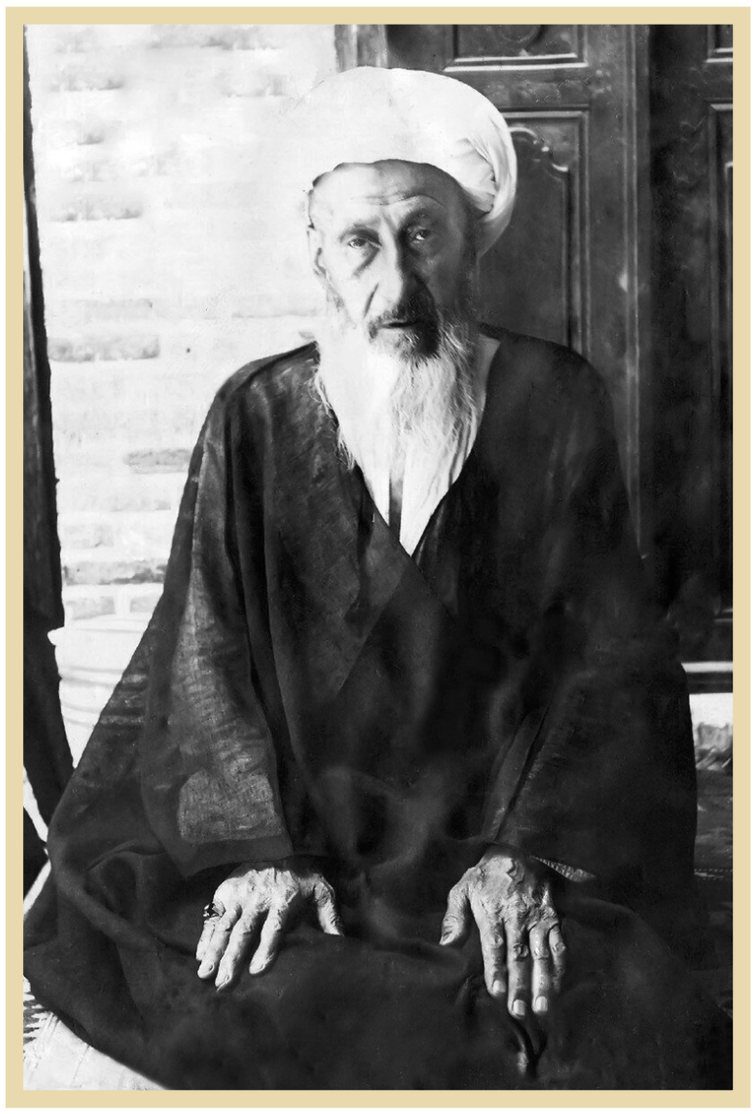

آیت‌الله حاج میرزا حسین غروی نائینی

نام علامه نائینی، به نگارش اثر «تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملّه» گره خورده است. در باب دیدگاه آن بزرگ درباره مشروطه، روشنفکران فراوان تحریف و حیله کرده‌اند. به شهادت مفاد این کتاب، مشروطیت مدل مطلوب حکومت نائینی نیست و وی آن را تنها از باب عدم وجود زمینه برای اعمال ولایت فقها می‌پذیرد. او مشروطه را به کنیزی سیاه تشبیه کرده است که دستانی آلوده دارد که باید آن را تنزیه کرد

آیت‌الله‌العظمی میرزا حسین نائینی، مشروطیت ایران، درس‌ها و عبرت‌ها

حکومت مشروطه به مثابه کنیزی سیاه با دستان آلوده!

■ احمدرضا صدری

در سالگشت رحلت زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میرزا حسین نائینی، مروری بر درس‌ها و عبرت‌های حضور آن بزرگ در رویداد مشروطیت ایران بهنگام به نظر می‌رسد. مقال پی آمده با استناد به پاره‌ای از تحلیل‌ها در این باره، قصد داشته تا به چنین خوانشی دست زند. امید آنکه مشروطه‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **در کسوت محرر میرزای شیرازی**

زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میرزا حسین نائینی، در طول حیات علمی و اجتماعی خویش، منشأ آثاری فراوان در تاریخ ایران و عراق شد. در آغاز سخن، بهنگام می‌نماید تا بر کلیت زندگی وی، مروری داشته باشیم. طاهره شکوهی در تک نگاشتی بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران درباره آن مرجع نامور آورده است:

«آیت‌الله میرزا محمدحسین نائینی غروی از مراجع مجاهد، متفکر و نظریه‌پرداز سیاسی ایران در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری، فرزند میرزا عبدالرحیم، در سال ۱۲۷۷ ق/ ۱۲۴۰ ش، در شهر نائین و در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. وی پس از فراگیری مقدمات، در ۱۷سالگی به اصفهان رفت. در سال ۱۳۰۳ ق و بعد از ۹ سال کسب علم در حوزه اصفهان، برای ادامه تحصیلات عازم عتبات عالیات شد. پس از توقف کوتاهی در نجف، به سامره رفت و در محضر آیات: میرزای شیرازی، سید اسماعیل صدر و سیدمحمد فشارکی اصفهانی به تلمذ پرداخت. او از شاگردان فاضل و مقرب میرزا بود و سمت محرر او را داشت. پس از درگذشت میرزای شیرازی همراه سیداسماعیل صدر به کربلا رفت و بعد از دو سال راهی نجف شد و آنجا اقامت گزید. نائینی پس از مرگ اساتیدش، حوزه مستقل درس تشکیل داد و شاگردان زیادی در درسش خصوصاً اصول الفقه وی شرکت می‌کردند. او بعد از رحلت میرزای شیرازی، یکی از مراجع تقلید گردید. آیت‌الله علاوه بر تدریس، در جلسه علمی آخوند خراسانی - که در آن زمان از مراجع بزرگ شیعه به شمار می‌رفت- حاضر می‌شد و در کمترین زمان، از یاران و محرمان اسرار او گردید. به نوشته آقا بزرگ تهرانی، نائینی نزدیک‌ترین مشاور آخوند خراسانی در جریان جنبش مشروطه (۱۳۲۴ ق) بود. وی در آن زمان در نجف و پس از آخوند، دومین شخصیت مشروطه‌خواه محسوب می‌شد. با توجه به روابط ایشان با خراسانی و اعتماد ویژه و نیز بینش سیاسی وی، گفته می‌شد که حتی متن تلگراف‌ها و بیانیه‌های عمومی آخوند و دیگر رهبران نهضت را پیرامون انقلاب مشروطیت، او انشا می‌کرده است. در همین دوران بود که کتاب مهم و معروف خود یعنی «تنبیه الامة و تنزیه الملّة» را درباره مشروعیت مشروطیت به زبان فارسی تألیف نمود که از سوی آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی مورد تأیید و تقریظ قرار گرفت. (به عبارتی آنچه در تنبیه الامة آمده، نه تنها بیان کننده دیدگاه نائینی است، بلکه نشان دهنده موضع سیاسی خراسانی و مازندرانی نیز است). میرزا در این کتاب، حاکمیت اسلام ناب محمدی را با دلیل و برهان قاطع اثبات کرده و پرده از چهره حکومت‌های استبدادی برداشته است. او زندگی زیر سلطه استبدادی را مساوی با برده بودن می‌داند! هنگامی که قوای روسیه و انگلستان وارد ایران شدند، نائینی تصمیم گرفت همراه با آخوند و گروه کثیری از علمای عراق به کاظمین بیایند تا از آنجا رهسپار ایران شوند، ولی ناگهان آخوند درگذشت. رحلت ایشان، حرکت علما را به ایران تعطیل نکرد و پس از چند هفته در محرم ۱۳۳۰، به سوی کاظمین حرکت کردند و در آن شهر هیئتی تشکیل دادند. یکی از اعضای این هیئت نائینی بود. آنان سوگند یاد کردند در اجرای هدف جنبش علما ضد بیگانگان، وفادار و امین باشند. سرانجام فعالیت آنان باعث شد آرامش به کشور ایران بازگردد. با شروع جنگ جهانی اول، بخش وسیعی از خاک عراق به دست نیروهای انگلستان اشغال شد. علمای شیعه عراق وارد صحنه شده، علیه آنان حکم جهاد دادند. در این میان آیت‌الله نائینی همگام با دیگر علما، علیه قوای خارجی دست به قیام زدند. در پی این حرکت و از سوی ملک فیصل، ایشان همراه با آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی به ایران تبعید شدند. آن دو مرجع بزرگوار، مورد استقبال پرشور مردم ایران و علما و روحانیون آن به ویژه آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم قرار گرفتند. آنان به دعوت حائری در قم به تدریس پرداختند و گروه بسیاری از فضلا، در درس آنان شرکت نمودند. ملک فیصل در اثر فشار مردم و علما، مجبور به عذرخواهی از مراجع تبعید شده گردید و آن دو پس از یک سال دوری از حوزه نجف، در سال ۱۳۴۲ ق، به موطن خویش بازگشتند. میرزای نائینی با مقام والای علمی، سیاسی و معنوی خویش شاگردان فاضل و آگاهی را پرورش داد که هر یک محور فکری و علمی در جامعه شدند، از جمله: شیخ محمدعلی کاظمی خراسانی، سیدمحسن طباطبایی حکیم، سید ابوالقاسم خویی، سیدمحمدحسین طباطبایی و چهره‌هایی از این دست. سرانجام آیت‌الله پس از عمری تلاش و خدمت، در ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۵۵ به جوار رحمت ایزدی پیوست. پیکر ایشان کنار حرم مطهر حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد...»

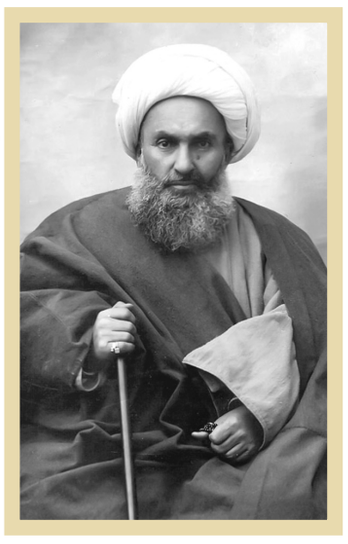

شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

از دیگر تحریفات در اندیشه علامه نائینی، القای تقابل اصولی او با شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است. با مروری بر مآثر برجای مانده از هر دو، این نکته نمایان است که اختلافات ایشان در حوزه موضوعات و شناخت آن جای می‌گیرد و در اصل احکام، تفاوتی و اختلافی در میان نیست. هر دو با سلطنت مطلقه مخالفند و هر دو بر این باورند که مصوبات مجلس باید در چارچوب احکام اسلام باشد

■ **پذیرش مشروطه، در دوره‌ای که ولایت فقیه ممکن نیست**

نام علامه نائینی، به نگارش اثر «تنبیه‌الامه و تنزیه الملّه» گره خورده است. در باب دیدگاه آن بزرگ درباره مشروطه، روشنفکران فراوان تحریف و حیله کرده‌اند. به شهادت مفاد این کتاب، مشروطیت مدل مطلوب حکومت نائینی نیست و وی آن را تنها از باب نبود زمینه برای اعمال ولایت فقها می‌پذیرد. او مشروطه را به کنیزی سیاه تشبیه کرده است که دستانی آلوده دارد که باید آن را تنزیه کرد! زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان، در اثر «چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه» چنین آورده است:

«مهم‌ترین اثر آیت‌الله میرزاحسین نائینی، تنبیه‌الامّه و تنزیه‌الملّه نام دارد. او این اثر را در زمان مشروطه تدوین کرد و دو مرجع آن زمان، آیت‌الله آخوند خراسانی و آیت‌الله میرزا عبدالله مازندرانی بر آن تقریظ نوشتند. اما علامه نائینی پس از مرگ آخوند خراسانی، شروع به جمع‌آوری نسخه‌های این کتاب، حتی به قیمت گزاف کرد و سپس آنها را از بین‌برد! مرحوم‌نائینی در کتاب یاد شده، تلاش می‌کند تا مبانی مشروطیت را به اسلام نزدیک کند. بعضی‌ها پنداشته‌اند نظریه حکومتی مرحوم‌نائینی، همان حکومت مشروطه است و این برداشتی اشتباه است که متأسفانه شهرت یافته است. نظریه حکومتی مرحوم‌نائینی، همان حکومت اسلامی یا حکومت فقهاست. او معتقد است در این زمان، ولایت فقها توسط ستمگران غصب‌شده و بازگرداندن آن نیز فعلاً ممکن نیست: در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغصوب و انتزاعش غیرمقدور است... آیت‌الله‌نائینی تصریح می‌کند که نیابت فقها در عصر غیبت در امور حسبه، از قطعیات مذهب است و حفظ نظم و اساس اسلام را از مهم‌ترین مصادیق امور حسبه می‌داند: از جمله قطعیات مذهب ما (طایفه امامیه) این است که در این عصر غیبت- علی‌مغیبه‌السّلام- آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن‌حتی- در این‌زمینه- معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقها و عصر غیبت را در آن‌قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم‌رضای شارع‌مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیه از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات‌است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب‌خواهد بود... علامه نائینی، حکومت مشروطه را از باب اولیه مشروع نمی‌داند، بلکه آن‌را نوعی حکومت غاصبانه می‌شمارد که از باب ضرورت و ثانویه غصب آن کمتر از حکومت استبدادی است پس: ارجاعش‌از نحوه اولی [استبدادی] که ظلم زائد و غصب‌اندرغصب است، به‌نحوه‌ثانیه [مشروطه] و تحدید استیلای‌جوری به قدر ممکن واجب است... جالب این است که میرزای نائینی بدون هیچ تظاهری، آنچه‌را که در خواب راجع‌به مشروطیت دیده‌بیان‌می‌کند و می‌گوید: حضرت فرمودند مشروطه مثل این است که‌کنیز سیاهی را که دستش هم آلوده باشد، به شستن وادارش نمایید... علامه‌نائینی تنها فرقی که بین استبداد و مشروطه قائل است، کثیفی‌و تمیزی دست این‌دو حکومت سیاه است و خود در تعبیر خواب گوید: سیاهی کنیز، اشاره به‌غصبیت اهل‌تصدی و آلودگی دست، اشاره به همان غصب زائد است... مرحوم‌نائینی به جای اینکه این کنیز سیاه‌روی را به پری چهره‌ای بهشتی صفت تبدیل کند، تلاش کرده است دست کثیف این سیه‌چرده را بشوید! ای‌کاش علما از این رؤیای‌صادقه، به فکری اساسی‌تر افتاده‌بودند و این همه برای شستن دست تلاش نمی‌کردند! همین موضوع بود که‌پس از چندی به این نتیجه رسیدند که این‌سیاه، دستش را به چیزی دیگر آلوده می‌کند و مجبور شدند نسخه‌های تنبیه الامه را با قیمت گزاف بخرند و نابود کنند! گرچه ایدئولوژی مشروطه، نهضت را به انقلاب تبدیل کرد و نظام سیاسی را تغییر داد، اما چون اصیل نبود، پس از چندی تبدیل به استبداد پهلوی‌شد...»

■ **نسبت فکری علامه نائینی با شیخ شهید**

از دیگر تحریفات در اندیشه علامه نائینی، القای تقابل اصولی او با شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است. با مروری بر مآثر برجای مانده از هر دو، این نکته نمایان است که اختلافات ایشان، در حوزه موضوعات و شناخت آن جای می‌گیرد و در اصل احکام، تفاوت و اختلافی در میان نیست. هر دو با سلطنت مطلقه مخالفند و هر دو بر این باورند که مصوبات مجلس باید در چارچوب احکام اسلام باشد. حجت‌الاسلام مهدی ابوطالبی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در گفت‌وشنودی با تارنمای پژوهشگاه مطالعات تاریخ معاصر، در این باره می‌گوید:

«چند بحث در اندیشه‌های سیاسی علامه نائینی و آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، درباره مشروطه مطرح شده است. نخستین بحث، مدل حکومت مطلوب در اندیشه سیاسی هر دو مجتهد است که به نقش فقها و مردم در حکومت پرداخته شده است. هم شیخ فضل‌الله و هم مرحوم نائینی، با محدود شدن اختیارات شاه توسط قانون هم‌نظر هستند. در این منظر، تفاوت مبنایی و جدی با هم ندارند. هر دو مجتهد مخالف مطلقه بودن سلطنت هستند، در اندیشه هر دو تعابیری وجود دارد که معتقدند قانون تابع احکام شرع است. شیخ فضل‌الله جمله‌ای معروف دارد که می‌گوید سلطنت قوه اجراییه احکام شرع است... در نظر شیخ، سلطنت اجراکننده احکام شرعی است. مرحوم نائینی در بحث انواع سلطنت معتقد است: شرع محدودکننده نظام سلطنت مشروطه است. نهاد مشروعیت‌بخش سلطنت، قانون و نظارت شرعی فقهاست. شیخ فضل‌الله اصل دوم متمم قانون اساسی را در بحث قانونگذاری مطرح می‌کند که بر این اساس هیئتی از فقها بر قوانین مجلس نظارت کرده تا قانون خلاف شرع به تصویب مجلس نرسد. مطابق نظر شیخ فضل‌الله، قانونی که سلطنت از آن تبعیت می‌کند، نباید مخالف شرع باشد، شاه باید مطابق قانونی که شرع وضع می‌کند، حکمرانی کند. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری تعابیر مختلفی راجع به اصل مجلس دارد و می‌گوید: من مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان می‌خواهند و عموم مسلمانان هم مجلسی می‌خواهند که برخلاف قرآن و شریعت محمدی نباشد، من هم چنین مجلسی را می‌خواهم... لذا شیخ از مجلسی سخن می‌گوید که مطابق موازین شرعی قانون وضع می‌کند. مرحوم نائینی هم تأکید داشت آرای مجلس شورای ملی، مخالف احکام شریعت نباشد. بنابراین هم شیخ و هم علامه نائینی، علاوه بر اینکه مخالف سلطنت مطلقه بودند، در بحث قوه مقننه، بر اسلامی بودن قانون تأکید داشتند و همسو بودند. شیخ فضل‌الله مخالف اصل قانونگذاری یا مشروطه نیست، چنان‌که بعد از به توپ بستن مجلس هم تعبیری با این مضمون دارد: مشروطه خوب، مشروطه مشروعه است... درخصوص آرای شیخ فضل‌الله و مرحوم نائینی در خصوص آزادی و مساوات، شباهت‌ها و اختلافاتی وجود دارد. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری مخالف اصل آزادی نبوده، بلکه با حریت مطلقه مشکل دارد. او می‌گوید: هدف از طرح حریت مطلقه، رواج منکرات و منسوخ شدن شریعت است. شیخ در تحصن اعتراضی خود، به نقد مشروطه‌خواهان افراطی می‌پردازد و اینگونه مطرح می‌کند که منظور مشروطه‌خواهان از طرح حریت، آزادی مطلق مطبوعات است که با قانون شریعت سازگار نیست. شیخ فضل‌الله مدافع آزادی، در چارچوب حدود دینی است. مرحوم نائینی نیز معتقد است: هدف از آزادی این نیست که مردم از تحت تابعیت دین و عبودیت الهی خارج شوند، بنابراین آزادی از منظر علامه، در چارچوب شرع است. یکی از بحث‌های مناقشه‌برانگیز در دوران مشروطه، بحث مساوات است. اگر از منظر مشروطه‌خواهان، منظور از مساوات این باشد که همه مردم، از عامه تا خواص، باید قانون را اجرا کنند و قانون باید درباره همه اجرا شود، طبیعتاً اختلافی بین آیت‌الله نوری و آیت‌الله نائینی نیست. اما شیخ با اصل مساواتی مخالف است که تفاوتی بین حقوق مسلمانان و کفار قائل نیست. به‌هرحال اینکه اصل قانون باید برای همه اجرا شود، صحیح است، ولی اینکه اسلام احکامی دارد که بین مسلمانان، کفار و اهل کتاب تفاوتی گذاشته، باید رعایت شود. علامه نائینی نیز مانند شیخ فضل‌الله، مساواتی را که همه مردم مسلمان و کافر در احکام و حدود برابر باشند و بین صغیر و کبیر، عاقل و مجنون و... فرقی نباشد، نمی‌پذیرد و آن را مخالف اسلام و حتی مخالف نظام هر اجتماع، مسلک و آیینی می‌داند...»

■ **تداوم ظلم ستیزی تا پایان حیات**

زندگی سیاسی پس از مشروطیت علامه نائینی، کمتر مورد توجه و بررسی محققان قرار گرفته است و حال آنکه وی در پی آن نهضت نیز به مبارزه با رضاخان و حکام وابسته عراق تداوم بخشید. آیت‌الله حاج شیخ مهدی غروی نائینی فرزند آن بزرگ، در تبیین این مقوله آورده است:

«کناره‌گیری از مشروطیت، با کناره‌گیری از سیاست فرق می‌کند. بله، مرحوم نائینی پس از انحراف مشروطیت و به شهادت رسیدن شیخ فضل‌الله نوری، از هواداری و پشتیبانی مشروطیت دست برداشت، ولی اینکه از سیاست دست بردارد، خیر، اینچنین نبوده است. گواه بر این ادعا، موضع‌گیری‌های ایشان در برابر کارهای ناشایست و خلاف اسلام رضاخان است، از جمله: در قضیه کشف حجاب، برداشتن عمامه از سر روحانیان و کوتاه کردن لباس آنان، جلوگیری از برپایی مجلس روضه و وعظ و اجتماع در مساجد و بستن درِ مساجد، رواج منکرات، سرکوبی خونین مردم مسلمان که در مسجد گوهرشاد علیه لباس متحدالشکل گرد آمده بودند، تبعید آیت‌الله حاج آقا حسین قمی، دستگیری آیت‌الله زاده خراسانی و آوردن ایشان بدون لباس و عمامه به تهران و از این قبیل. علامه نائینی و آیت‌الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی، تلگراف‌های فراوانی به رضاخان مخابره کردند و علیه این نابسامانی‌ها و کارهای خلاف به وی هشدار دادند، اما رضاخان به هیچ یک از این تلگراف‌ها پاسخ نداد و راه خود را رفت و گوش به فرمان ارباب خودش بود. اوضاع نابسامان و ناگوار ایران سبب شد در سفری که آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی به زیارت عتبات مقدسه مشرف شده بود، آقایان نائینی، اصفهانی و بروجردی جلسه‌ای در منزل ما تشکیل بدهند و در چگونگی برخورد با این مصیبت بزرگ به مشورت بپردازند و در پایان از جمله تصمیم‌هایی که گرفته می‌شود، این است که مرحوم بروجردی به ایران برود و با رضاخان ملاقات و پیام شفاهی آقایان مراجع را به وی ابلاغ کند. مرحوم بروجردی این مأموریت را انجام می‌دهد و پیام شفاهی آقایان را به رضاخان ابلاغ می‌کند، اما رضاخان هیچ توجهی به پیام نمی‌کند و روز به روز بر ستم به مردم و انجام کارهای خلاف می‌افزاید و بی‌پروا، همه ارزش‌های انسانی و اسلامی را زیر پا می‌گذارد! تا اینکه بالاخره جنگ جهانی دوم شروع می‌شود و روس و انگلیس وارد ایران می‌شوند. انگلیسی‌ها از جنوب و روس‌ها از شمال، ایران را به اشغال خود در می‌آورند و رضاخان بدبخت با خفت و خواری، به جزیره موریس تبعید می‌شود و پس از چندی در همان جزیره، پس از عذاب دنیا، به عذاب آخرت و جهنم گرفتار می‌آید...»